

در سال نخستِ بَلْشَصَّر، پادشاه بابل، دانیال در رؤیاهای سرش بر بسترش، خوابی دید. پس خواب را نوشت و خلاصهٔ مطلب را بیان کرد. 2. دانیال گفت: «شبانگاه، در رؤیای خود دیدم که هان چهار باد آسمان، دریای بزرگ را به تلاطم درمی‌آوردند. 3. آنگاه چهار وحش بزرگ، که هر یک با دیگری تفاوت داشت، از دریا برآمدند. 4. نخستین، مانند شیر بود و بالهای عقاب داشت. آنگاه چون می‌نگریستم، بالهایش کنده شد، و او را از زمین بر گرفتند و مانند انسان بر دو پایش بر پا داشتند و دل انسان به او دادند. 5. سپس



وحش دوم را دیدم که مانند خرس بود. او در یک طرف بدن خود بلندتر بود، و در دهانش، در میان دندانها، سه دنده بود. او را گفتند: «برخیز و گوشت بسیار بخور» 6. «پس از آن نگریستم و هان وحشی دیگر دیدم مانند پلنگ که بر پشت خود چهار بال پرندگان را داشت. او را چهار سر بود، و حکومت به او داده شد. 7. پس از آن، در رؤیاهای شب، نگریستم و اینک وحش چهارم را دیدم که هولناک و رُعب‌انگیز و بسیار نیرومند بود و دندانهای بزرگ آهنین داشت. او می‌بلعید و خرد می‌کرد و باقی‌مانده را لگدمال می‌نمود. این وحش با همهٔ وحشهای پیشین متفاوت بود و ده شاخ داشت. 8. چون آن شاخها را ملاحظه می‌کردم، شاخ کوچک دیگری از میان آنها برآمد، و سه شاخ از شاخهای نخست در برابرش از بیخ کنده شدند. و هان این شاخ چشمانی همچون چشمان انسان داشت و دهانی که سخنان تکبرآمیز می‌گفت. قدیم‌الایام حکم می‌راند» 9. چون می‌نگریستم، تختها برقرار شد، و قدیم‌الایام جلوس فرمود.

جامهٔ او چون برف سپید بود، و موی سرش چون پشم پاک. عرش او شعله‌های آتش بود و چرخهای آن آتش فروزان. 10. نهری از آتش جاری شده، از پیش روی او بیرون می‌آمد. هزاران هزار خدمتش می‌کردند، و گُرورها گُرور به حضورش ایستاده بودند. دیوان بر پا شد، و دفترها گشوده گردید. «11 آنگاه به سبب آوای سخنان تکبرآمیزی که آن شاخ می‌گفت، به نگریستن ادامه دادم. و چون می‌نگریستم، آن وحش کشته شد و بدنش نابود گشته، به آتش سوزان سپرده شد. 12. و اما در خصوص وحشهای دیگر، حکومت از ایشان گرفته شد، اما طول عمر تا زمانی و تا وقتی به ایشان داده شد. حکومت پسر انسان «13 چون در رؤیاهای شب می‌نگریستم، دیدم که به ناگاه کسی مانند پسر انسان با ابرهای آسمان می‌آمد. او نزد قدیم‌الایام رسید، و او را به حضور وی آوردند. 14. حکومت و جلال و پادشاهی به او داده شد، تا تمامی قومها و ملتها و زبانها او را خدمت کنند. حکومت او حکومتی است جاودانه و بی‌زوال، و پادشاهی او زایل نخواهد شد.

راه پیاده از بیت المقدس تا کوه زیتون حدود نیم ساعت طول می‌کشد. این فاصله‌ی چندان دوری نیست. و با این حال راه رفتن در زیر آفتاب گرم اسرائیل آسان نبود. به آن دلیل شاگردان عیسی ناله کردند و از نفس افتاده اند تا بالاخره به هدفشان رسیدند. آنها شن را از صندل هایشان پاک کردند تا بر روی سنگی استراحت کنند. آنها می‌خواستند با آرامش عیسی را گوش فرا دهند. از قبل برایشان آشکار بود که با عیسی به نکته عطف رسیدند. هرگاه عیسی با شاگردانش به کوه زیتون می‌رفت، این گونه بود. یک چیز خیلی مهم پیش خواهد آمد. درست مانند زمانی که موسی برای دریافت ۱۰ فرمان به کوه سینا بالا رفت، اکنون شاگردان چیزی مهمی از عیسی انتظار داشتند. و به همین دلیل است که پطرس از همان ابتدا می‌خواست بداند آیا اکنون زمانی فرا می‌رسد که خدا همهٔ دشمنان را بکشد و پادشاهی صلح خود را بیابد. پطرس و شاگردان دیگر به متن دانیال ۷ از عهد عتیق فکر کردند، زیرا در آن روایا، به همین شکل اتفاق افتاد. پس از بسیاری از پادشاهی‌های وحشتناک، که توسط حیوانات اشاره داده شدند، خدا به عنوان قاضی و پسر انسان در وسط آمد. پسر انسان یک انسان است، اما برخلاف همه انسان‌های دیگر، اجازه ورود به قدس و لقدس داشت. بنابراین پسر انسان در ملکوت خدا سهیم است، اگرچه او یک انسان است. آن مرد عیسی است. عیسی اغلب خود را به عنوان همین پسر انسان از دانیال ۷ معرفی می‌کرد. و حیوانات شیطانی همگی به پادشاهی‌های سیاسی اشاره کردند که در آن زمان حکومت می‌کردند. بنابراین رؤیای دانیال می‌خواهد نشان دهد که پادشاهی‌ها با خسونت و قدرت وحشتناکی ظاهر می‌شدند، اما همیشه توسط پادشاهی‌های دیگر شکست می‌خورند. این پادشاهی‌ها از خدا نبودند. دانیال تعریف کرد که آنها از دریا آمده‌اند. در آن زمان دریا نماد شر بود. و قدرت‌های شیطانی از این دریا بیرون آمد. پس پادشاهی‌های وحشتناک چیزی نیست که خدا آن را آفریده است. زیرا وقتی خداوند چیزی را خلق می‌کند، فقط یک کلمه می‌گوید و آن اتفاق می‌افتد. اما حیوانات در دانیال نه. آنها فرآیند ضد خداست که جنگ می‌کردند، می‌کشتند و آسیب می‌زدند. در آن زمان پطرس و شاگردان به امپراتوری روم فکر کردند که با ظلم و وحشتناکی حکومت می‌کرد. اما می‌توان به امپراتوری مدرن نیز به همین شکل فکر کرد. چندی پیش رژیم نازی تمام جهان را به وحشت انداخت. پس از آن امپراتوری اتحاد جماهیر شوروی به وجود آمد و پس از آن آمریکا قوی‌ترین کشور بود. در حال حاضر ما در مورد چین به عنوان جدیدترین قدرت جهانی صحبت می‌کنیم. و در عین

حال بارها و بارها در برابر بحران ها، جنگ ها و فجایع جدید قرار می گیریم. ویرانی وحشتناک، خونریزی و ظلم در اوکراین تنها یکی از نمونه های بسیار است. همه این امپراتوری ها باید بیابند و باید بروند. دانیال نتیجه گیری ساده ای می کند: آنها از خدا نیستند و بنابراین باید بروند. در نهایت خداوند همه آنها را نابود خواهد کرد. و قدرت آنها به پایان خواهد رسید. در نهایت فقط خدا باقی خواهد ماند. فقط پادشاهی او باقی خواهد ماند. و درست در وسط آن پادشاهی، پسر انسان است. همین عیسی است که در وسط است. عیسی کلید همه چیزهایی است که در دنیای ما اتفاق می افتد. عیسی کلید تاریخ جهان است. او انسان است. اما او می تواند بیشتر از افراد دیگر انجام دهد. او مانند اشعیا نبی نیست که در نهایت به او اجازه داده شد که کلام خدا را اعلام کند. پسر انسان نه تنها باید کلام خدا را موعظه کند. بلکه او خود سنگ بنای قضاوت خداوند است. او درست در وسط است. و در عین حال انسانی می ماند. انسان و خدا در این پسر انسان گرد هم می آیند. انسان و خدا در عیسی با هم می آیند. هنگامی که عیسی با شاگردان خود بر روی کوه بود، شاگردان شاید فکر کردند که دقیقاً به همین زمان رسیدند. آنها واقعا مشتاقانه منتظر آن زمان بودند! اما عیسی آن عقیده را قبول نکرد. و فرشتگان که پس از صعود عیسی ظاهر شدند از آنها پرسیدند: برای چه اینجا منتظرید؟ هیچکس نمی تواند حدس بزند که این آخرین دوری چه زمانی خواهد رسید. آینده متفاوت از نظر شاگردان بود. در آن زمان پطرس و سایر شاگردان روح القدس را دریافت نکرده بودند. بنابراین آنها نمی دانستند مسیحی بودن به چه معناست. و عیسی نیز ساکت شد. او راه بسیار طولانی تری از ۳۰ دقیقه تا کوه زیتون داشت. و سفر عیسی به کجا بود؟ او بایستی در دست راست پدر بنشیند.... در یک گروه کلاس یک دختر گفت: «عیسی بالاخره خواست به پدرش برگردد، زیرا او را برای مدت طولانی ندیده است. بالاخره او بایستی از این همه استرس روی زمین استراحت می کرد. به خصوص وقتی به کارهای وحشتناکی که مردم با عیسی انجام دادند فکر می کرد. واقعا جایی برای عیسی اینجا روی زمین وجود نداشت. و او واقعا اینجا آرامش نداشت و حتماً از بودن دوباره با پدرش خوشحال بود. اما صعود عیسی به این معنا نیست که عیسی رفته است. بلکه برعکس است. عیسی خیلی نزدیکتر به ما است. او به شاگردان خود وعده داد: «اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم!». بنابراین در هنگام صعود عیسی به این معنی نیست که عیسی ما را ترک کند تا دوباره با پدرش باشد. نه، خود خدا حالا دور نیست. خود خدا از طریق روح القدس نزد ما انسانها نازل می شود و با ما ساکن می شود. از طریق روح القدس، عیسی بسیار بیشتر از قبل به ما نزدیکتر می شود. او نه تنها با برخی از مردم در اورشلیم خواهد بود، بلکه در خانه ما نیز خواهد بود. او می خواهد به همه جای دنیا برود. او همچنین می خواهد به خانه شما و خانه من بیاید. و با این حال این بدان معنا نیست که ما دیگر مشکلی نداریم. جنایات وحشتناکی که دانیل دید برای مسیحیان اتفاق افتاد. حتی شاگردان عیسی مجبور بودند چیزهای وحشتناکی را در زندگی خود تجربه کنند. همانطور که جهان علیه عیسی است، علیه شاگردان عیسی نیز چنین است. حتی عیسی هم نمی گوید که جهان، همیشه بهتر و بهتر خواهد شد بلکه برعکس قرار است وحشتناک تر باشد. و شر بر زمین غالب خواهد شد. و با این حال عیسی به ما می گوید که ما مسیحیان در برابر این قدرت ها درمانده نخواهیم بود. عیسی به شاگردانش وعده می دهد: «شما از روح القدس نیرو خواهید گرفت.» به همین دلیل است که ما ایمان داریم و به ما اجازه داده شده در اینجا باشیم.

۱۰ روز پس از صعود عیسی، روح القدس بر شاگردان نازل شد. و این قدرتی بود که در سراسر جهان رفت و به همه مردم از هر فرهنگی رسید. شاگردان نیم ساعت پس از صعود عیسی به اورشلیم رفتند. پیامی که آنها مجاز بود که موعظه کنند بیش از ۲۰۰۰ سال همین الان در حال گسترش است. پادشاهی ها معمولاً چند دهه عمر دارند...گاهی کمتر... یک ماهواره به ۹۰ دقیقه احتیاج دارد تا به دور زمین بچرخد. و همگی در دستان حکیم خداوند هستند. قدرت او جاودانه است و هرگز از بین نمی رود و پادشاهی او پایانی ندارد. آمین